

کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه‌ی پیامبری

علیرضا ملائی توانی*

چکیده

سخن گفتن در باره‌ی رویکردهای دینی کسروی به علت نقدهای تندش به ادیان موجود، چندان آسان نیست. او نه یک نواندیش دینی بود، که از اصلاحات دینی دفاع کند و نه یک بنیادگرای دینی بود، که از بازگشت به اصل دین سخن بگوید؛ بلکه او منتقد دین‌ها بود که سپس ادعای پیامبری کرد. بنابراین، مسأله این است که چرا و چگونه کسروی از نقد دین‌ها به داعیه‌داری یک دین جدید پرداخت؟ این مقاله، با سیری در گفتمان دینی کسروی، به این نتیجه می‌رسد که وی دین را به مثابه‌ی چراغ هدایت آدمی برای همه‌ی جوامع در همه‌ی دوران‌ها ضروری می‌شمرد؛ اما دین مورد نظر او به سلاح منطق، خرد و علم عصر نیاز داشت تا توانائی تفهیم و تبیین آموزه‌هایش را داشته باشد و همگام با دگرگونی‌های تاریخی متحول گردد. او ادعا می‌کرد ادیان موجود فاقد چنین خصیصه‌ای هستند؛ لذا کوشید تا دینی جدید منطبق با نیازهای عصر پدید آورد و آن را جان‌نشین دین‌های موجود نماید. «پاکدینی» همان دین ساختگی کسروی است که او را در قامت یک پیامبر خودساخته آشکار نمود.

واژه‌های کلیدی: اصلاح دینی، خردگرایی، اصلاحات رضاشاه، دین، پیامبری.

* دانشیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ایمیل: (mollaiynet@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۴/۰۷ - تاریخ تایید: ۹۳/۰۴/۱۸

مقدمه

کسروی در زندگی خود، سه دوره‌ی نسبتاً متمایز را پشت سر نهاد: دوره‌ی نخست که عمدتاً در تبریز سپری شد، به کسب علوم دینی گذشت. کسروی در این دوره، به کسوت روحانیان در آمد، تعلقات شدید دیندارانه از خود بروز داد و با مبلغان مذاهب دیگر مناظره کرد و به سبک ادیبان عرب، برای خود لقبی که به لفظ دین ختم می‌شد برگزید و از اسلام سنتی دفاع کرد.^۱ اقامت در تهران، سرآغاز دوره‌ی دوم زندگی کسروی بود که در پیوند با اصلاحات رضاشاه، مسیر تازه‌ای یافت. ویژگی این دوران، که تا تاسیس مجله‌ی پیمان ادامه یافت، این است که کسروی در چهره‌ی یک پژوهشگر علمی پدیدار می‌شود و متأثر از فضای روشنفکری آن عهد به ایران‌گرایی متمایل می‌شود و تعلقات او به اسلام سنتی کاهش می‌یابد. انتشار کتاب آیین، طلوعه‌ی دوره‌ی سوم زندگی کسروی است که با انتقاد اجتماعی در مجله پیمان، ابعاد تازه‌تری یافت و سرانجام با براندازی کیش‌های موجود و دراندازی یک دین جدید پایان پذیرفت.

کسروی در مرحله‌ی نقد دین‌ها - یعنی پیش از آن که ادعای پیامبری کند - بر این باور بود که پایه‌گذاری هر دین جدیدی پس از اسلام، کاری بیهوده و نشانه‌ی نادانی است؛ زیرا اسلام خداشناسی را به جایی رسانده که هرگز بالاتر از آن نتوان گفت،^۲ اما او رفته رفته در مسیر بررسی انتقادی مذاهب اسلامی، گستاخانه به این نتیجه رسید که باید مذاهب اسلامی را یک به یک برانداخت؛ زیرا تلاش برای احیای اسلام، حرکتی بی‌ثمر و محکوم به شکست است، زیرا از اسلام هر آنچه باقی مانده، سراسر زیان‌آور است.^۳

حال با عنایت به این دگردیسی و تحول در اندیشه‌ی کسروی، پرسش مهم این است که چرا و چگونه کسروی از مرحله‌ی نقد دین‌ها، به مرحله‌ی پیامبری گام برداشت؟ چه عوامل و مسائلی بستر را برای او فراهم ساختند و او در این فرایند، از چه مراحل گذر کرد؟ چه عوامل و انگیزه‌هایی او را به داعیه‌داری یک دین جدید کشاند؟

۱. مهدی مجتهدی، (۱۳۷۷)، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به‌کوشش غلامرضا طباطبائی مجد،

تبریز: زرین، ص ۲۲۱.

۲. احمد کسروی، (۱۳۸۱)، پیمان (سال اول)، تهران: فردوس، ص ۲۶۹-۲۶۸.

۳. همو، (۱۳۱۹)، ما چه می‌خواهیم، تهران: پایدار، ص ۱۹۳.

به‌رغم آثار فراوانی که تاکنون پیرامون کسروی انتشار یافته است، نمی‌توان به استناد آن‌ها پاسخ روشنی به این پرسش‌ها داد. آثاری چون *قتل کسروی اثر ناصر پاکدامن*^۱، *کسروی و تاریخ مشروطه اثر سهراب یزدانی*^۲ و *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی اثر سیمین فصیحی*^۳، بیشتر رویکردهای تاریخ‌پژوهانه دارند تا دین‌کاوانه. آثاری چون *سیری در اندیشه سیاسی کسروی نوشته حجت‌الله اصیل*^۴؛ *نقد آثار کسروی اثر عبدالعلی دستغیب*^۵ و *مقاله‌های ناصح ناطق*^۶، *گفتار داریوش رحمانیان در کتاب علت‌شناسی انحطاط ایرانیان و مسلمین*^۷، بیشتر به اندیشه، سبک تفکر و شیوه‌ی علمی کسروی پرداخته‌اند و کمتر متعرض رویکردهای دینی وی شده‌اند.

دو گونه آثار نیز در نقد مدعیات دینی کسروی نوشته شده‌اند: نخست، آثاری با صبغه‌ی برون‌دینی مانند تحقیق در تاریخ عقاید: شیخیگری، بابیگری، بهائیگری... *کسروی‌گرایی اثر یوسف فضائی*^۸ و *آوردندگان اندیشه خطا: سیری در احوال صادق هدایت و احمد کسروی، تألیف احسان طبری*^۹ و *پاکدینی در آراء کسروی*^{۱۰}. دوم، آثار کسانی چون مهدی

۱. پاک دامن، ناصر، (۱۳۸۰)، *قتل کسروی*، سوئد: افسانه.

۲. سهراب یزدانی، (۱۳۷۶)، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نی.

۳. سیمین فصیحی، (۱۳۷۲)، *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، مشهد: نوند.

۴. حجت‌الله اصیل، (۱۳۵۶)، *سیری در اندیشه سیاسی کسروی*، تهران: امیرکبیر.

۵. عبدالعلی دستغیب، (۱۳۵۷)، *نقد آثار کسروی*، تهران: پازند.

۶. ناصح ناطق، (۱۳۵۶)، «سخنانی در باره احمد کسروی»، *مجله راهنمای کتاب*، س ۲۰، ش ۱۱-۱۲.

۷. داریوش رحمانیان، (۱۳۸۲)، *تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین*، تبریز: دانشگاه تبریز.

۸. یوسف فضائی، (۱۳۶۳)، *بهائیگری، کسروی‌گری، تحقیق در تاریخ عقاید: شیخیگری، بابیگری، بهائیگری... کسروی‌گرایی*، تهران: عطائی.

۹. احسان طبری، (۱۳۷۸)، *آوردندگان اندیشه خطا: سیری در احوال صادق هدایت و احمد کسروی*، تهران: کیهان.

۱۰. محمدرضا قانون‌پرور، (۱۳۸۱)، «پاکدینی در آراء کسروی: نگرشی عقلانی به دین»، *ایران نامه*، س ۲۰، ش ۲-۳.

حاج سراج انصاری،^۱ نورالدین چهاردهی،^۲ نورالدین حسینی شیرازی،^۳ فرهنگ نخعی،^۴ و آیت‌الله خمینی^۵ که عمدتاً رویکرد درون‌دینی داشته و در زمان کسروی و در واکنش به اندیشه‌های وی نوشته شده‌اند که هدف اصلی آن‌ها، طرد و تکفیر کسروی بوده است. روشن است که این آثار، نه از نظر هدف، روش و نوع نگاهشان با پژوهش حاضر همپوشانی دارند و نه می‌توانند به پرسش‌های این پژوهش پاسخ گویند. از همین رو، این مقاله می‌کوشد، با استناد به آثار کسروی و با تحلیل نوشتار او، فرایندهای گذار وی از نقد دین‌ها به پیامبری را بررسی کند.

الف) زمینه‌های گذار کسروی به نقد دین‌ها

بی‌تردید تأملات دینی کسروی ریشه در بسترهای اجتماعی، سیاسی و خانوادگی او داشت که اینک به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. سابقه دینی و خانوادگی

کسروی از متن یک خاندان روحانی برخاست. پدر و اجدادش همه روحانی بودند. خود او نیز به سلک روحانیان در آمد. هرچند او از این شغل راضی نبود و می‌کوشید از فعالیت‌های متعارف روحانیان دوری گزیند، اما سرانجام نامزد اداره‌ی «مسجد و محکمه موروثی‌شان» شد.^۶ کسروی چنان‌که خود گفته است از پدرش تأثیر بسیار پذیرفت. او یک شیعه معتدل بود و با مراسمی چون «عمرکشان» یا مصرف اندوخته‌های شیعیان در راه زیارت عتبات سخت مخالف بود. نه روزه می‌خواند و نه روزه‌خوانان را به منزل راه می‌داد و می‌گفت: «بهتر است آن پول را به نیازمندان داد».^۷

۱. مهدی سراج انصاری، (۱۳۲۳)، نبرد با بی‌دینی در پیرامون خرافات پاک‌دینی، تهران: تابان.

۲. نورالدین چهاردهی، (۱۳۶۶)، داعیان پیامبری و خدائی، تهران: فتحی.

۳. نورالدین حسینی شیرازی، (بی‌تا)، کسرکسروی یا شکست کسروی، شیراز: مصطفوی.

۴. فرهنگ نخعی، (بی‌تا)، کج روی‌های کسروی، مشهد: طوس.

۵. روح‌الله خمینی، (بی‌تا)، کشف اسرار، قم: نشر فلق.

۶. احمد کسروی، (۱۳۲۳)، زندگانی من با ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم، تهران: باهماد آزادگان، ص ۹-۱۰.

۷. همان، ص ۱۷-۱۹.

همین بستر مذهبی، کسروی را واداشت تا در فرصت‌های مقتضی به تأمل در قرآن و حفظ آن بپردازد که همین امر تحول بزرگی در سیر اندیشه و اعتقاد او پدید آورد.^۱ در همین دوران، کسروی در مدرسه‌ی آمریکائی تبریز، ضمن تدریس عربی، با مبلغان مذهبی مسیحی مباحثه کرد و از حقانیت اسلام دفاع کرد. مناظره با مبلغان مسیحی، در بدو جوانی، ذهن او را درگیر مسائل اختلاف‌انگیز ادیان ساخت و در حیات فکری او اثر آفرین شد.^۲ چنان که با شیوع آیین بهائیت، با مبلغان این فرقه مناظره کرد و آن‌ها را محکوم کرد.^۳ بی‌تردید همین تحصیل و اشتغال در حوزه‌ی دین و نیز پیشینه‌ی خانوادگی‌اش، در ورود او به قلمرو تفکر دینی بسیار موثر بود؛ زیرا درد دین را چنان در وجود او نهادینه کرد که تا پایان عمر از آن روی برنتافت و جان بر سر همین آرمان نهاد.

۲. علاقه‌مندی به دانش‌ها و ایده‌های جدید

با فراهم آمدن مقدمات مشروطه در تبریز، کسروی نیز همچون بسیاری از مشروطه‌گران به مطالعه دانش‌های جدید از جمله حساب، هندسه، جبر و مقابله، ستاره‌شناسی، فیزیک و نیز فراگیری زبان انگلیسی پرداخت. سپس با برخی از آزادی‌خواهان آشنا شد و به مطالعه‌ی آثاری چون سیاحت‌نامه / ابراهیم بیگ، تاثیر زیادی در وی داشت و آتش درونش شعله‌ور شد.^۴ آشنائی با دنیای جدید و ایده‌های نوین، از جمله مشروطیت که کسروی سخت شیفته آن شده بود، او را همچون بسیاری از ایرانیان، درگیر دو دنیای متضاد سنتی و مدرن کرد. به اعتقاد کسروی، این اندیشه‌های جدید با آن اندیشه‌های کهن هیچ نسبتی ندارد، این دو نیرو همدیگر را سست می‌کنند. امید می‌رفت که مشروطه، اندیشه‌های کهن را از میان ببرد، اما برعکس، اندیشه‌های کهن شور آزادی‌خواهی و میهن‌دوستی را از توان انداخت. نتیجه‌ی این تلاش‌ها، آمیختگی آلودگی‌های کهن با اندیشه‌های جدید بود که مایه‌ی سرشکستگی مردم شد. برخی دین را پذیرفته و در عوض، اندیشه‌های جدید را طرد کردند و برخی برعکس. در نتیجه، کیش‌های جدید ظهور کرد.^۵

۱. همان، ص ۵۷.

۲. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۲۱.

۳. زندگانی من با ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم، ص ۹۲-۸۷.

۴. همان، ص ۶۴-۶۳.

۵. احمد کسروی، (۱۳۷۸)، در پیرامون خرد، به‌کوشش عزیزالله علی‌زاده، تهران: فردوس، ص ۳۵.

کسروی بدون بررسی نقادانه مناسبات دین و دانش و بدون توجه به ماهیت متفاوت گفتمان‌های دینی و علمی، اعتقاد داشت از روزگاری که دانش‌ها رشد شتابنده یافتند، دین‌ها در وضعیت رقت‌باری قرار گرفتند، زیرا از یک سو، دستاوردهای دانش بشری با دین سازگار نبود و از سوی دیگر، دنیاگرایی که در کنار دانش رشد کرد عرصه را بر دین تنگ کرد. در نتیجه، ناسازگاری دانش‌ها با دین، رهبران دینی را به دشمنی با آن‌ها برانگیخت؛ اما در این نبرد همواره دین بود که سست و ناتوان و شکست خورده بیرون آمد.^۱ کسروی، که همه دین‌ها را با یک چوب می‌راند، به این نتیجه رسید که دین در درجه اول، باید با دانش سازگار باشد؛ چون هدف دین، شناساندن معنی زندگی و جهان و سازگاری با راستی‌هاست. دین‌های ناسازگار با علوم، از میان رفته‌اند.^۲

بدیهی است این گرایش‌های متضاد، ذهن و ضمیر کسروی را به خود مشغول می‌داشت زیرا او نه همچون روشنفکران سکولار می‌توانست دین را فدای ایده‌های نوین کند و نه همچون سنت‌گرایان ایده‌های نوین را فدای دین. او دغدغه هردو را داشت و در همه حال، برای حفظ هردو تلاش می‌کرد. همین امر او را از یک سو، به نقد اجتماعی و نقد باورها و آموزه‌های دینی موجود می‌کشاند و از سوی دیگر، به نقد تمدن غرب، تا از میان آن‌ها سنتز جدیدی به نام پاکدینی، که هم حاوی باورهای توحیدمحور ادیان پیشین باشد و هم سازگار با مقتضیات دنیای جدید، پدید آورد.

۳. تجربه و عمل

از نگاه کسروی کثرت و تعدد زبانی رایج در ایران، یکی از موانع یکپارچگی ایران بود که او را واداشت تا شعار «یک درفش، یک دین، یک زبان»^۳ را سر دهد و از برابری همه‌ی نژادها دفاع کند و با میهن‌پرستی افراطی و کینه‌جویانه به مخالفت برخیزد و خواهان برچیدن فرقه‌های دینی، زبان‌های محلی، طرد تعصبات قومی و اتحاد و یکپارچگی همه‌ی ایرانیان شود.

۱. همو، (۱۳۳۶)، دین و جهان، تهران: پایدار، ص ۱۷-۱۵

۲. ما چه می‌خواهیم، ص ۸۷.

۳. احمد کسروی، (۱۳۵۱)، یک درفش، یک دین، یک زبان، تهران: پایدار.

تجربه‌ی زیست کسروی در نقاط مختلف کشور، او را با عمق پراکندگی و از هم گسیختگی جامعه ایران آشنا ساخت. بروز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران و کشاکش مسلمانان و مسیحیان در اثنای جنگ، درگیری شیعیان با سنی‌ها، تحركات بابی‌ها و بهائی‌ها، بروز قحطی و شیوع بیماری‌های مسری شرایط بسیار دشواری بر مردم ایران تحمیل کرد. کسروی که این بحران بزرگ را از نزدیک مشاهده کرده بود، دریافت که این مذاهب نمی‌توانند ایرانیان را به یاری و همدردی یکدیگر سوق دهند. به باور او، دردناک‌ترین اقدام در این بحران‌ها، کار کسانی بود که به جای کمک به گرسنگان، مراسم روضه‌خوانی بر پا می‌داشتند. این خاطره ناخوشایند چنان کسروی را به خود مشغول داشت که در بازاندیشی باورها و آموزه‌های دینی تأثیری ماندگار داشت.^۱

۴. خردگرایی

اساس کار کسروی بر خردگرایی استوار بود. او خرد را بهترین و مهم‌ترین راهنمای بشر در همه‌ی عرصه‌ها می‌شمرد. خرد شناسنده‌ی نیک و بد؛ راست و کج؛ سود و زیان؛ خیر و شر و مانند آن‌ها است. اگر بشر میوه‌ی آفرینش و اشرف مخلوقات است صرفاً به علت خردمندی او است. پس، اگر آدمیان خرد را بشناسند و از آن پیروی کنند همه دشمنی‌ها، رنج‌ها و سختی‌ها از میان برمی‌خیزد و بشر در مسیر ترقی و خوشبختی قرار می‌گیرد.^۲ کسروی در این مسیر، زیر نفوذ تفکر عصر روشنگری اروپا بود. خرد برای او همچون روشنگران به ملاک و معیار سنجش و شناخت همه‌ی پدیده‌های اجتماعی، انسانی و حتی ماوراءالطبیعی تبدیل شده بود.^۳ به همین خاطر، کسروی می‌کوشید رازهای جهان را در پرتو عقل و اندیشه بشر بگشاید و ریشه‌ی همه‌ی دردهای اجتماعی را شناسائی و درمان کند، اما درمان مورد نظر او، پیوند دین و خرد بود: «داستان دین و خرد شگفت است. دین با خردها برپا است و خردها با دین پایدار می‌باشد. دین را باید با خرد دریافت و خرد را باید با دین نگهداشت. دین باید هر باره خردپذیر باشد و کم‌تر چیزی که با خرد نمی‌سازد در آن نباشد، دین در معنای والاترش این است.»^۴

۱. زندگانی من با ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم، ص ۱۱۵-۱۱۱.

۲. احمد کسروی، (۱۳۷۸)، در پیرامون خرد، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس، ص ۱۶-۱۷.

۳. کسروی و تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۱-۲۲.

۴. در پیرامون خرد، ص ۵۴.

۵. نگاه عمل‌گرایانه و باور به اندیشه‌ی ترقی

پراگماتیسم، جنبشی فلسفی است که اعتقاد دارد معنا و حقیقت امور و اندیشه‌ها را باید در فواید آن‌ها جست‌وجو کرد؛ فایده‌ی عملی نظریه‌ها و اندیشه‌ها، مهم‌ترین ملاک «حقیقت» آن‌هاست. اندیشه‌ها و باورها هنگامی حقیقی هستند که سودمند باشند؛ مردم را خرسند سازند و زندگی آن‌ها را جهت و هدف بخشند. پیامد پراگماتیسم آن است که انسان‌ها خود را همواره در معرض تجدیدنظر و تغییرات آینده، در شیوه‌ی زندگی، تفکر و اخلاقیات قرار دهند.^۱ کسروی نیز از همین منظر، به همه‌ی مسائل، حتی دین، می‌نگریست و آن را با معیار سود و زیان در ترازوی منفعت و ضرر می‌نهاد و از دینی دفاع می‌کرد که بیشترین سودمندی و بهروزی را برای بشر به ارمغان آورد. هر دینی، اگر از نگاه او مایه‌ی فساد، تباهی، سردرگمی و تیره‌روزی بود به ناپودی آن همت می‌گماشت تا راه شکوفائی تمدن و تفکر هموار گردد. جالب این است که او ایده‌های خود را معیار تشخیص سود و زیان دین قرار داده بود و از منظری، کاملاً دنیائی به دین می‌نگریست و مشخص بود که جست‌جوی منافع دنیائی از دین راهی به خطاست.

کسروی همچنین از هواداران اندیشه‌ی ترقی بود که منظور از آن به تعبیر پولارد «مطلوب‌تر شدن اوضاع و احوال نسبت به وضعیت قبلی است.»^۲ کسروی، پیشرفت دائمی و مستمر انسان را خواست و آیین خدا می‌شمرد و موتور ترقی انسان را اندیشه و باورهای او می‌دانست.^۳ از نگاه کسروی، اندیشه‌ی پیشرفت از ترکیب علم و دینی که ساخته‌ی ذهن او بود به دست می‌آمد و تنها آن را ضامن خوشبختی بشر می‌پنداشت. کسروی در راستای اندیشه‌ی ترقی، اصل جاودانگی و خاتمیت را زیر سؤال می‌برد. به باور او دین باید همگام با زندگی، در پیشرفت دائمی باشد تا با زندگی آدمی همساز شود؛ زیرا مسئولیت بخش بزرگی از پیشرفت زندگی، بر عهده دین است.^۴

۱. حسین بشیریه، (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، تهران: نگاه معاصر، ص ۲۵۱-۲۵۰.

۲. سیدنی پولارد، (۱۳۵۴)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدیپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ص ۹-۱۰.

۳. تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین، ص ۲۹۵-۲۹۴.

۴. ما چه می‌خواهیم، ص ۲۱۴.

کسروی مدعی بود با شناخت دردها و درمان‌ها، می‌کوشد به گمراهی‌ها و پراکندگی‌ها پایان دهد، کیش‌های سد راه پیشرفت را براندازد و طرحی جدید برای پیشرفت بشر دراندازد.^۱

ب) اصلاحات رضاشاه

بی‌تردید اقدامات و اصلاحات رضاشاه در ایجاد ارتش ملی، اتحاد لباس، آزادی زنان، تضعیف روحانیان، ایران‌گرایی و... در روند تحول اندیشه‌ی دین‌گرایانه کسروی نقشی تعیین‌کننده داشت؛ زیرا او را هم به نقد دین‌ها و هم نوآوری‌های دینی سوق داد که اینک به برخی از محورهای آن اشاره می‌کنیم:

۱. وطن‌خواهی

یکی از دغدغه‌های کسروی، برانگیختن انگیزه‌های میهن‌دوستی ایرانیان بود. هرچند اندیشه میهن‌پرستانه کسروی، با همه‌ی گونه‌های ناسیونالیسم تفاوت داشت؛ اما ایران‌گرایی او با ناسیونالیسم رضاشاه نقاط اشتراک فراوان داشت و در برانگیختن کسروی به نقد اجتماعی جامعه ایران بسیار موثر بود. شاید مهم‌ترین وجه اشتراک آن‌ها، تلاش برای برانداختن زبان‌های محلی، طرد تعصبات قومی، ایجاد همسانی در پوشش‌ها، یکپارچگی فرهنگی و سرانجام اتحاد همه‌ی ایرانیان بود. از نگاه کسروی، کثرت زبانی، قومی و مذهبی مانع مهم یکپارچگی ایرانیان محسوب می‌شدند. آشنائی نزدیک کسروی با بسیاری از نظریه‌پردازان ناسیونالیسم ایرانی مانند محمود افشار و همکاری‌اش با مجله آینده، این اندیشه را در وجود او بیش از پیش عمق بخشید؛ چنان‌که با نگارش مقاله‌های ناسیونالیستی مانند «صفویه سید نبودند» کوشید تا به استناد داده‌های تاریخی اثبات کند که صفویان نه عرب و نه شیعه بلکه ایرانی و از تبار کردها بوده‌اند.^۲ او همچنین با مطالعه‌ی وجه تسمیه شهرها^۳ و نوشتارهایی چون «عرب‌ها در خوزستان»^۴ «آذری یا زبان باستان

۱. همان، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۲. نک: احمد کسروی، (۱۳۰۴)، «صفویه سید نبودند»، مجله آینده، س ۳، ش ۷.

۳. نک: همو، (۱۳۰۶)، «نام شهرهای ایران»، مجله آینده، س ۱، ش ۶.

۴. نک: همو، (۱۳۰۴)، «عرب‌ها در خوزستان»، مجله آینده، س ۱، ش ۱.

آذربایجان»،^۱ «شهریاران گمنام»،^۲ «تاریخ مشعشعیان»،^۳ به ایده‌های وطن‌خواهانه با هدف تقویت هویت ملی ایرانیان همت گماشت و گاه با ملی‌گرایان دو آتشه ایران هم‌سخن شد.^۴ در واقع اقدامات نوسازانه رضاشاه، موجب شد رویکردهای دین‌گرایانه‌ی کسروی جای خود را به ایران‌گرایی بدهد؛ زیرا او تصور می‌کرد اقدامات نوسازانه‌ی رضاشاه، یکپارچگی ملی را تقویت می‌کند، اما او به‌زودی دریافت که یکپارچگی ملی بیش از هر چیز به یکپارچگی اعتقادی نیاز دارد تا مکمل آن باشد. منظور کسروی از اتحاد ملی، ایجاد پیوندها و پیوستگی‌های وسیع و عمیق روحی و عاطفی مردم یک سرزمین بود که از رهگذر یکی شدن راه و آرمان زندگی یا همان وحدت دینی به‌دست می‌آمد و آن‌ها را از هدف و مقصد مشترک برخوردار می‌ساخت. زیرا مردمی که یکدل و یک‌زبان نباشند آینده‌ی درخشانی نخواهند داشت.^۵ همین امر کسروی را به طرح یک آیین جدید سوق داد.

۲. سیاست‌های مذهبی رضاشاه

به اعتقاد کسروی، رضاشاه «بسیاری از آرمان‌های نیک‌خواهان ایران را از بنیادگذاران بانک ملی، برانداختن کاپیتولاسیون، یکسان‌گردانیدن رخت‌ها، کشیدن راه آهن و مانند این‌ها را به انجام رسانید و یکی از آن‌ها نیز رو باز شدن زن‌ها بود.»^۶ به باور او: «رضاشاه با بدی‌هایی که می‌داشت به نیکی‌هایی کوشیده. در زمان او چند رشته کار سودمند بزرگی انجام گرفته بود: یک سپاه به سامانی پدید آمده، کشور آسوده و ایمن گردیده، خانخانی برافزوده، ایل‌های بیابانگرد تاراجگر، دیه‌نشین (تخته‌قاپو) شده، مالاها از نیرو افتاده، زن‌ها از چادر و روبند بیرون آمده، قمه‌زنی و زنجیرزنی از میان رفته،

۱. نک: همو، (۱۹۹۹)، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، آمریکا: کتابفروشی ایران.

۲. نک: همو، (۱۳۷۷)، *شهریاران گمنام*، تهران: جامی.

۳. نک: همو، (۱۳۷۸)، *مشعشعیان*، تهران، به‌کوشش عزیز الله علیزاده، تهران: فردوس.

۴. علیرضا ملائی توانی، (۱۳۸۱)، «مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۴، ص ۱۴۷-۱۴۴.

۵. کسروی و تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۲۵.

۶. احمد کسروی، (۱۳۵۵)، *خواهران و دختران ما*، تهران: نشر کتاب، ص ۴.

کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه‌ی پیامبری ۱۰۳

گل مولاها و درویش‌ها از بازار و خیابان پاکشیده. این‌ها چند رشته کارهای سودمندی است که انجام یافته بود.^۱ به باور کسروی، رضاشاه در مسیر ترقی ایران گام برمی‌داشت و اقدام‌های او به این جهت که مصروف آگاهی توده‌ها، زدودن نادانی‌ها، پیرایش خرافه‌ها و آلودگی‌ها و اتحاد ایرانیان شد، شایسته تحسین بود. بنابراین، راز بزرگ دفاع وی از رضاشاه، مبارزه با همه‌ی چیزهایی بود که کسروی، آلودگی توده‌ها می‌خواند.^۲ از همین رو، کسروی دل‌بسته‌ی رضاشاه شد و هرگز رضاشاه را به صورت جدی نقادی نکرد.

البته کسروی اقدامات رضاشاه را تنها موجب وحدت ظاهری ایرانیان می‌دانست؛ اما وحدت واقعی نیازمند اتحاد عقیدتی بود که کسروی زیر عنوان «پاکدینی» تبلیغ می‌کرد. کسروی دینداری یا پرستش خدا را پی بردن به خواست و آیین خدا و فهم معنای جهان و زیستن به آیین خرد می‌دانست. پرستش خدا یعنی هر کس در آرزوی آبادی جهان باشد؛ با بدی‌ها بجنگد؛ با گمراهی‌ها نبرد کند و دردهای بشر را کاهش دهد. زیرا آدمی در این جهان زندگی می‌کند و تا در این جهان است باید در اندیشه آبادی آن باشد. جهان آخرت و دنیا به هم پیوسته‌اند؛ مردمی که در این جهان خوار و پست زندگی کنند، در آن جهان خوارتر خواهند بود.^۳ آشکار است که چنین آیینی نه تنها با جهت‌گیری دنیائی حکومت رضاشاه سازگار بود، بلکه مبانی فکری و اجتماعی آن را تقویت و تحکیم می‌کرد.

کسروی با نگاهی غرض‌ورزانه، دین‌داری دوره‌ی رضاشاه را چنین تعریف می‌کرد: «پیروی کردن از ملایان، روضه‌خوانی برپا گردانیدن، در ماه‌های محرم و صفر دسته‌های زنجیرزن و قمه‌زن راه‌انداختن، به زیارت کربلا و مشهد رفتن، لاشه‌های گندیده مردگان را بار کردن و به قم و نجف فرستادن، و اگر یک گام بالاتر بگذاریم دولت را غاصب شناختن، مالیات را حرام دانستن، از نظام وظیفه گریختن، به قانون‌ها نافرمانی نمودن است.»^۴ با این توصیف‌ها، طبیعی بود که از رضاشاه مجدانه دفاع کند. افزون بر این، در حکومت سکولاریستی رضاشاه، تعلیمات مذهبی جایگاه خود را به وظایف ملی و میهنی

۱. همو، (۱۳۵۷)، دادگاه، تهران: کسروی، ص ۵۹.

۲. همو، (۱۳۵۷)، در راه سیاست، تهران: چاپاک، ص ۲۶-۲۷.

۳. همان، ص ۹۷.

۴. دادگاه، ص ۶۱.

داد. دولت می‌کوشید دین را به مثابه ابزاری در خدمت وحدت ملی قرار دهد.^۱ به همین خاطر، حکومت به جای حمله مستقیم به اسلام، وانمود می‌کرد که در مسیر تضعیف خرافه‌ها گام برمی‌دارد.^۲ دولت محدودیت‌های جدی در برگزاری مراسم سوگواری ایجاد کرد؛ و سنت‌هایی چون قربانی شتر در مناسبت‌های مختلف، قمه و زنجیر، تعزیه و شبیه‌خوانی، معرکه‌گیری و شعبده‌بازی، پرده‌گردانی، رمالی، جن‌گیری، دعانویسی و... ممنوع کرد.^۳ آشکار است که این اقدامات رضاشاه، کسروی را در مواضعش تشجیع می‌کرد؛ زیرا حکومت پهلوی برای دگراندیشانی چون کسروی فضای مساعدتری پدید آورد تا در غیاب روحانیت سنتی، آزادانه‌تر به طرح دیدگاه‌های خود بپردازند به همین خاطر، نشست‌های خانه کسروی هرگز تعطیل نشد.

۳. مساله زنان

از نگاه کسروی کشف حجاب، به عنوان گسترده‌ترین مداخله‌ی دولت در فرهنگ عمومی، یک کار بزرگ تاریخی بود که زن‌های ایران پس از هزارها سال چادر و روبند را کنار نهادند و با روهای باز به کوچه و خیابان‌ها درآمدند که بایستی ارجش را شناخت.^۴ با سقوط رضاشاه و توقف کشف حجاب، کسروی به ابراز تاسف پرداخت؛ وی ادامه نیافتن برنامه‌های اصلاحی رضاشاه را خواست بدخواهان ایران دانست که با این اقدام، نوعی دو دستگی بین زنان تحصیلکرده و آگاه، با زنان بی‌سواد و سنتی پدید آوردند.^۵ از این رو، کسروی به‌رغم تأکیدهای اسلام، برای آن که بحران ناشی از حجاب را به کلی حل کند، همچون تبلیغات رسمی حکومت رضاشاه، حجاب را نه به عنوان یک اصل دینی بلکه به استناد شواهد تاریخی به عنوان یک سنت ایرانی معرفی کرد که از روزگار پیش از اسلام در میان طبقات متمول رواج داشت.^۶

۱. الول. پی ساتن، (۱۳۵۱)، *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: علمی، ص ۴۳۵.

۲. همان، ص ۴۳۳.

۳. ابراهیم صفائی، (۱۳۵۶)، *رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ص ۱۱۶-۱۱۳.

۴. *خواهران و دختران ما*، ص ۴.

۵. همان، ص ۵-۴.

۶. همان، ص ۷.

به باور او در عهد پیامبر و تا دیر زمانی پس از آن، زنان روگشاده بودند. به‌علاوه، نه در قرآن و نه در هیچ کتاب فقهی نمی‌توان مطلبی دال بر رو گرفتن زنان یافت.^۱ از نگاه او، اگر حجاب برای آن است که زنان ایمن باشند، این از حجاب برنمی‌خیزد. زیرا زنان ناپاک هم رو بند دارند. به باور او حجاب مورد نظر خدا دو وجه دارد: یک، زنان با بیگانگان نیامیزند، دوم، در بیرون خانه ساده و بی‌آرایش باشند. پیامبر اسلام نیز بر همین دو وجه تاکید کرده است.^۲ کسروی با نادیده انگاشتن دستورات روشن دینی، در این باب خودسرانه به تفسیر آموزه‌های دینی دست زد و بدون آن که در عواقب فرهنگی آن تأمل کند برای نهادینه کردن دیدگاه‌های خود، به سوی ابداع دین جدیدی سوق یافت تا در این دین ابداعی، مقوله حجاب زنان را به گونه‌ای متفاوت با ادیان الهی سامان دهد.

ج) نفی نواندیشی دینی و بایستگی‌های دین جدید

کسروی برای آن‌که راهی متمایز از نواندیشان و بنیادگرایان دینی در پیش بگیرد، ضمن نفی کامل اندیشه‌ی اصلاح‌طلبی دینی، به نقد میراث فکری بنیادگران پرداخت. سپس با ارائه‌ی تعریفی خاص از دین، به بیان ویژگی‌های دین مطلوب خود همت گماشت و همگان را به‌سوی آن فراخواند که اینک محورهای آن را مورد بحث قرار خواهیم داد:

۱. نقد اصلاح دین و اصلاح‌گران دینی

کسروی هم منتقد اصلاح دینی و هم منتقد بنیادگرایی و بازگشت به اصل دین بود. به باور او در سده‌های گذشته، بسیاری از اندیشمندان اسلامی به چاره‌اندیشی در باره‌ی انحطاط مسلمانان پرداخته و در این راه گام‌هائی برداشته‌اند؛ اما ثمره‌ی تلاش همه آن‌ها نه اتحاد، بلکه کینه و کشمکش بوده است. او به عنوان نمونه، از عبدالرحمن کوکبی، سید جمال، سید احمدخان، غلام احمد قادیانی، عبدالوهاب، شریعت سنگلجی و ... یاد کرده و به انتقاد از راه و روش آنان پرداخته است. کسروی همچنین شعار بنیادگرایی را یک ادعای بزرگ و غیر واقعی می‌پنداشت و معتقد بود که هرگز نمی‌توان دین را به اصلش بازگرداند. اگر کسی بگوید یک کوه را جابه‌جا می‌کنم، پذیرفتنی‌تر از آن است که دین را به اصلش باز

۱. همان، ص ۱۰.

۲. پیمان (سال اول)، ص ۲۳۵.

می‌گردانم.^۱ بدین‌سان، کسروی راه خود را از بنیادگرایان و اصلاح‌گران جدا کرد و با نگاهی تحقیرآمیز به جریان نواندیشی دینی نگریست. از نگاه او، پس از سید جمال و عبده «اندیشه‌ی اصلاح دین» به یک جریان فکری در میان ملایان تبدیل شد. با ظهور مشروطه و بروز کشاکش بین روشنفکران سکولار و علما از یک سو، و گسترش دانش‌های جدید از سوی دیگر، تعداد بیشتری از ملایان به جنبش اصلاح دین پیوستند و برخی از روحانیان خود را «مصلح» خواندند، بدون آن که به کار ثمربخشی در امر دین‌ورزی برخیزند.

کسروی با بررسی انتقادی کارنامه‌ی اصلاح‌گران دینی، کار آن‌ها را سراسر زیان‌بار دانست؛ دلیل او این است که هدف اصلاح‌گران هرگز برانداختن کیش‌های پراکنده و چاره‌اندیشی درباره‌ی آلودگی‌ها نبود، بلکه قصد داشتند همین کیش‌های موجود را آراسته گردانند و چیزهای زنده را از آن دور کنند و به استواری آن کیش‌ها بیافزایند. علمای شیعه می‌کوشیدند به اختلافات شیعه و سنی پایان دهند و به داستان‌های ۱۳۰۰ سال قبل نپردازند، اما هرگز اندیشه‌ی برانداختن این کیش‌ها به مغز آن‌ها خطور نمی‌کرد. حداکثر تلاش آن‌ها جلوگیری از کارهای ناپسندی چون بردن مرده‌ها به قم و نجف بود تا دین را روزآمد جلوه دهند، اما آن‌چه ما به آن می‌کوشیم، رستگاری جهانیان است که اصلاح‌گران به آن پی نبرده‌اند.^۲

ناگفته روشن است که دغدغه‌ی کسروی اصلاح یک دین مشخص نبود، بلکه قصد داشت با تاکید بر حفظ گوهر دین و برانداختن اختلافات و پراکندگی‌ها، به نتایج عملی از دین در متن زندگی این جهانی دست یابد. انسان دین‌مدار از نگاه او کسی بود که در این جهان، سعادت‌مند و به تبع آن در جهان دیگر روانش آسوده باشد. از این منظر، او نگاهی بین‌ادیانی داشت و بر عنصر مشترک ادیان الهی یعنی پرستش خدا تاکید می‌کرد و جزئیات اختلاف انگیز ادیان موجود را نادیده می‌انگاشت، اما روشن است که او در برخورد با اصلاح‌گران، به خطا می‌رفت زیرا اگر اصل اصلاح دینی را نپذیریم همواره باید شاهد ظهور دین‌های تازه باشیم. به باور کسروی، کسانی که از بازگشت به اصل دین سخن می‌گویند، باورهای خود را به اصل دین نفوذ می‌دهند: مثلاً صوفی می‌گوید، صوفی‌گری از زمان

۱. ماچه می‌خواهیم، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۱۸۵-۱۸۴.

کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه‌ی پیامبری ۱۰۷

پیامبر وجود داشته، شیعه هم همین‌طور. این‌ها هرگز نمی‌خواهند دستگاهشان آسیب ببیند و بازارشان بی‌رونق شود. کسروی حتی با ایده‌ی بازگشت به قرآن، به عنوان تنها معیار و مبنای اتحاد و رفع اختلافات مسلمانان مخالفت می‌ورزید و معتقد بود مشخص نیست راهی که قرآن می‌گوید کدام یک از این کیش‌ها است؟ زیرا همگی از قرآن دلیل می‌آورند.^۱ به اعتقاد او، اصلاح دین به شیادان میدان می‌دهد تا دین را بازیچه هوس‌های خود گردانند و هر چه را به سود خود یافتند، به نام اصلاح دین رواج دهند. او با بی‌احترامی از مصلحان و اقدام‌های اصلاحی آنان یاد می‌کند و از آنان می‌پرسد، اگر بشر می‌تواند راستی‌ها را بشناسد، چه نیازی به دین است و اگر نتواند پس چگونه می‌تواند کاستی‌ها و نادرستی‌های دین را بازشناسد؟^۲ به اعتقاد کسروی حتی اگر موفق شویم، مردم را به وضعیت آغاز اسلام بازگردانیم، باز نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد. دلیل این امر رواج وهابیت در حجاز است^۳ لذا وی به نفی بنیادگرایی پرداخت.

۲. راه کسروی

کسروی با نفی حرکت‌های بنیادگرا و اصلاح‌گری دینی، راهی متمایز را نشان داد و گستاخانه نوشت، اکنون هدف ما آن است که چهارده و پانزده کیشی که در ایران است، یک به یک براندازیم و همه‌ی مردم را به شاهراه آوریم و در این راه به یاری خدا پیروزیم. پس، اگر اندوه اسلام را می‌خورید از اسلام چیزی باقی نمانده، اگر در بند آن بنای ذهنی هستید، آن سراسر زیان‌آور است.^۴ کسروی هواداری از اسلام موجود را کار ملایان می‌شمرد و معتقد بود کیش‌های موجود، و از جمله اسلام، مظهر بی‌دینی است که باید ریشه‌ی آن‌ها را برانداخت. با این همه کسروی در متن اسلام، یک رشته بنیادهائی چون: جهان را دستگاهی بیهوده نپنداشتن، با آفریدگار خستویدن، به زندگی آینده باور داشتن و زندگی به آیین خرد کردن، می‌دید که معتقد بود عصاره اسلام است. این‌ها نه تنها بنیاد

۱. همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۲. ما چه می‌خواهیم، ص ۱۹۸-۱۹۷.

۳. همان، ص ۱۹۹-۱۹۸.

۴. همان، ص ۱۹۳.

اسلام بلکه بنیاد همه ادیان است و از قرآن به دست آمده است،^۱ اما تنها باور به این اندیشه‌ها کافی نیست و باید به کارهای مهم‌تری اقدام کرد:

- ۱- باید با نواندیشان سخن گفت تا معنای دین و اهمیت آن را دریابند.
 - ۲- باید با همه‌ی فرقه‌های منشعب از اسلام و بدآموزی‌های آن‌ها که بنیان اسلام را ضعیف کرده‌اند، نبرد کرد و همه آن‌ها را برانداخت.
 - ۳- باید بدآموزی‌های کهن و جدید از فلسفه یونان، صوفی‌گری، خراباتی‌گری و فلسفه مادی را از میان برد.
 - ۴- باید برای هر چیزی که بنیاد دین است، دلیل‌های مبتنی بر علم و خرد اقامه کرد و سپس بر روی این بنیاد یک آیین زندگانی پدید آورد.^۲
- نکته‌ی تناقض‌آمیز این است که کسروی با نقض مدعیات پیشینش پیرامون بنیادگرایی و بازگرداندن دین به اصل خود، مدعی است باید اسلام راستین را پیدا کنیم و بنیاد آن را به دست آوریم.^۳ به نوشته‌ی کسروی، این راه بسیار دشوار است، زیرا او ناگزیر باید یک گام به پیش و یک گام به پس برمی‌داشت، چون میان دین و دانش فاصله‌ای گزاف وجود داشت و می‌بایست از میان همه‌ی دانش‌ها راهی به سوی خدا یافت. زیرا دین‌های گذشته، در زمان سادگی دل‌ها برخاسته و به سخنان ساده‌ای بسنده کرده بودند، لذا دلایل آن روز آن‌ها برای امروز کافی نیست و باید آیین تازه‌ای برای زندگی، بنیاد نهاد تا راهی به سوی خدا در دنیای جدید باشد و در این راه باید به سه نکته توجه کرد:
- ۱- در همه دین‌ها، اصول مشترک و جاودانه‌ای وجود دارد که تغییرپذیر نیستند.
 - ۲- جهان همواره در پیشرفت است و این پیشرفت خواست خدا است. لذا دین هم باید در مسیر پیشرفت باشد.
 - ۳- باید خدا و آیین را از این جهان و کارهایش شناخت.^۴

۱. همان، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. همان، ص ۲۰۳.

۴. همان، ص ۲۱۲-۲۱۰.

همیشه در برخورد با دین، دو مقوله رستگاری و گمراهی وجود داشت؛ رستگاری که خواست اصلی دین است، همواره یک معنا دارد، اما گمراهی در هر زمان تغییر می‌کند، یا دست‌کم عوامل، ابزارها و روش‌های آن تغییر می‌یابد. یک زمان، عامل گمراهی؛ بت‌پرستی، زمانی پندار و اندیشه، زمانی صوفی‌گری، زمانی خراباتی‌گری و زمانی فلسفه مادی است. اکنون دین‌های پیشین، چاره‌گشای گمراهی‌ها نیستند و باید چاره‌ای دیگر اندیشید.^۱

۳. دین چیست و ویژگی‌های مطلوب آن کدام است؟

کسروی با تقدس‌زدائی از دین، یک تعریف عرفی از دین عرضه کرد. به باور او دین آن است که مردمان، جهان و آیین آن را نیک بشناسند و حقایق زندگی را دریابند و گوهر آدمی‌گری را بدانند و از راه خرد زندگی کنند.^۲ دین آن است که آدمیان از آفریدگار و خواست او ناآگاه نمانند و در پی خواست‌های بی‌ارج نباشند.^۳ دین شاهره‌ی زندگی است و در نبود دین، مردم هر یک راهی مجزا در پیش گرفته، رشته اتحاد و پیوندشان گسیخته می‌شود؛ گمراه و از هم پراکنده می‌شوند و هر کس به دنبال سود خود، به کشمکش با دیگران می‌پردازد؛ زیرا آدمیان راه زندگی را بدون دین نمی‌شناسند. در نتیجه، گرفتار رنج می‌شوند؛ روان‌شان ناتوان و سررشته امور را به دست آرز و هوس و خشم و کینه می‌دهند. البته خداوند برای شناخت نیک و بد، خرد را آفریده است ولی خرد به آموزگاری چون دین، سخت نیاز دارد، زیرا با وجود دانش‌های نوین، گمراهی بشر رو به فزونی نهاده است.^۴ پس، رشته‌ای از حقایق گرانمایه‌تر وجود دارند که دور از دسترس دانش هستند.^۵ از آیین جاویدان خدا، این است که جهان همواره در مسیر پیشرفت قرار دارد و این پیشرفت‌ها یا از راه علم بوده یا از راه خرد (یا دین). هر چند این دو راه، از هم جدا بوده‌اند ولی باید با هم پیوند داشته باشند.^۶

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. احمد کسروی، (بی‌تا)، *ورجاوند بنیاد*، تهران: رشديه، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. همان، ص ۷۵.

۵. همان، ص ۷۹.

۶. همان، ص ۸۰.

به باور کسروی، دین برای آگاهی از ناپیداها و گشودن رازهای نهفته جهان و اشراف بر نادانسته‌ها و نادیده‌ها نیست. ناپیدا را جز خدا نداند؛ راز بسیاری از امور اساساً گشادنی نیست و آن چه گشادنی است کار دانش است. دین زبان سپهر است و آن چه از سپهر می‌توان فهمید را آشکار می‌سازد و از آن چه نتوان درک کرد بازمی‌دارد. پس، دین برای افزودن به بار زندگانی نیست بلکه برای سبک کردن و برداشتن آن است.^۱

بدین‌سان کسروی با تعریفی متعارض با فلسفه‌ی دین، می‌کوشید یک رشته الزامات زندگی در این جهان را به عنوان ویژگی‌های دین مطلوب خویش برشمارد: «ما از دینی که آدمیان را از هم جدا کرده گروهی را بر دیگر برتری دهد بیزاریم. از دینی (سخن می‌گوئیم) که مایه ستیزه و خونریزی نباشند و کسی بر دیگری برتری نجوید. آن را می‌گوییم که هر کسی هر چه نکوکارتر، گرمی‌تر باشد و آرایش بیرون را ارج و بهایی نباشد، آن را می‌گوییم که هر کسی دستگیری افتادگان و آگاهی از حال همسایگان و خویشاوندان را بر خود فرض شمارد. آن را می‌گوییم که توانگران غم بی‌چیزان بخورند و بی‌چیزان با سختی ساخته، طمع در مال توانگران نکنند. آن را می‌گوییم که آدمیان خود را برتر از چهارپایان دانسته جز از خوردن و خوابیدن و گام جستن کارهای دیگری بر خود فرض دارند و همچون ددان به آزار همدیگر بر نخیزند».^۲

کسروی در این رویکردها، صرفاً به کاربرد دین در متن زندگی اجتماعی نظر داشت، نه به عنوان یک جریان اعتقادی که هدف آن نزدیکی به خدا باشد؛ بلکه هدف رویکرد دین‌سالارانه‌ی کسروی، سامان دادن به زندگی این جهانی است و دین به مثابه یک ابزار نگرسته می‌شود. در حالی که فلسفه‌ی دین، توجه دادن بشر به خدا و آخرت است. کسروی در جهت مخالف با فلسفه‌ی دیانت، می‌کوشید خدا و آخرت را در حاشیه این هدف تعریف کند. به همین خاطر دین ساختگی او نه هرگز مخاطبی یافت و نه هرگز نفوذ و اعتباری پیدا کرد.

۱. همان، ص ۹۲.

۲. احمد کسروی، (۱۳۱۲)، آیین، تهران: ارمغان. بخش نخست، ص ۵۳-۵۲.

در واقع، کسروی دین را با دستورالعمل پیشرفت زندگی دنیائی یکی انگاشته بود و در نتیجه، باورها، آداب و مناسک دینی را یکسره به سخره می‌گرفت. به همین خاطر، معتقد بود اگر دین را صرفاً شناخت خدا و پیامبر و امامان و قدیسان و انجام اعمالی چون نماز، روزه، زیارت، زکات، گریه و... بپنداریم که نتیجه آن رفتن به بهشت باشد دچار بدترین گمراهی‌ها شده‌ایم و از اصل شناخت دیانت فاصله گرفته‌ایم.

۴. معنای پرستش

پرستش خدا، یعنی شناختن او، پی بردن به خواست و آیین او و فهم معنای جهان و زندگی و زیستن به آیین خرد است. پرستش خدا آن است که هر کس آز و خودخواهی را بکشد و نه تنها پروای خود، بلکه پروای همگان کند. پس، هر کس که در آرزوی آبادی جهان باشد، با بدی‌ها بجنگد، با گمراهی‌ها نبرد کند و دردهای بشر را کاهش دهد بهترین پرستش‌گر خدا است و مایه‌ی خشنودی او است. شاید بگویند این‌ها امور این جهانی است و باید به آبادی آن جهان کوشید، می‌گوئیم، شما در این جهان هستید؛ خدا زیستگاه شما را در این جهان قرار داده و تا در این جهان هستید، باید در اندیشه این جهان و آبادی آن باشید. این چه نادانی است که این جهان را خوار دارید؟ این دو جهان به هم پیوسته‌اند. شما تا در این جهان نیک نباشید در آن جهان نیک نخواهید بود. مردمی که در این جهان خوار و پست زندگی کنند، در آن جهان خوارتر و پست‌تر خواهند بود.^۱

بنابراین، از خوشی‌ها پرهیز داشتن، به خود سختی دادن، به نام خدا لب جنبانیدن، زار زدن و از خدا خواهش‌های نابجا خواستن و سوگندهای پیاپی دادن، هرگز عبادت نیست. از این کارها چه سودی حاصل است؟ آیا این مایه خشنودی خدا است؟^۲ اما او به این پرسش پاسخ نمی‌گوید که چگونه و با چه سازوکاری می‌توان انسان غرق در زندگی این جهانی را به سوی همان پرستش ساده‌ای که او سخن گفته است سوق داد؟ و اساساً پشتوانه‌ی اجرائی گریز از خطاها چیست؟

۱. در پیرامون اسلام، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۸-۹۷.

(د) در تدارک پیامبری

کسروی پس از نفی اندیشه‌ی اصلاح دینی و بیهوده شمردن آن، تعریفی نوین از دین و دین‌داری ارائه کرد و با بیان ویژگی‌های دین مطلوب خود، به سوی دعوی پیامبری گام برداشت که اکنون به محورهای اصلی آن اشاره می‌کنیم:

۱. تغییر نوع نگاه به پیامبران

به اعتقاد کسروی، در حالی که پیامبران همگی فرستادگان یک خدا و برگزیده او هستند و باید همه‌ی آن‌ها را به یک دیده نگریست، پیروان همه‌ی ادیان تنها به پیامبر خود دل بسته‌اند و از دیگر پیامبران بیزارند و این عین بت‌پرستی است؛ زیرا دین شاهراهی هموار است که باید همگی در آن گرد آمده و با هم ره بیابند تا از خطر پراکندگی و گمراهی ایمن باشند. پس، هرگز نمی‌توان راه‌های جدا از هم که آدمیان را از هم می‌پراکند، دین نامید.^۱ این گمراهی است که هر قومی، پیامبری برای خود ساخته و از او هواداری کند؛ زیرا پیامبران بشری بیش نیستند که هنر و ارزش آن‌ها تنها به پیام‌هایی است که از سوی خدا آورده‌اند. پس چرا برخی پیام خدا را از زبان یک پیامبر می‌پذیرند و از زبان دیگری نمی‌پذیرند؟ به باور کسروی، همه‌ی کشمکش‌های موجود بین هواداران ادیان، بیهوده و بی‌پایه است. «زرتشت و موسی و عیسی و محمد همگی فرستادگان یک خدا بوده‌اند و همه را باید پذیرفت و جز به یک دیده ندید».^۲

۲. نفی خاتمیت

جهان روی نظم، قاعده و سامانی مشخص می‌شود و همیشه در پیشرفت است و این آیین خداست؛ هر چند گاه به خواست خدا یک جنبش الهی رخ می‌دهد و راه رستگاری را به جهانیان می‌نمایاند، اما مسلمانان، اسلام را پایان برانگیختگی می‌دانند و این یک بی‌خردی است که به خدا بسته‌اند که اگر میلیون‌ها سال بگذرد خدا به جهان نخواهد پرداخت و پیامبری نخواهد فرستاد. در همان حال، آنان به بازگشت مهدی و ظهور جنبش دینی باور

۱. پیمان (سال اول)، ص ۲۵۹-۲۵۸.

۲. احمد کسروی، (۱۳۴۴)، پیام من به شرق، تهران: پایدار، ص ۹-۶.

دارند.^۱ بدین سان کسروی از یک سو، مساله خاتمیت اسلام را منتفی دانسته و آن را انکار می‌کند و از سوی دیگر، معنا و نقش پیامبری را تا سرحد پیشگامان جنبش دینی تقلیل می‌دهد تا خود را به آن جایگاه نزدیک گرداند، چنان که نشان دادن رسالت پیامبران را راه رستگاری می‌دانست و خود نیز کتابی به همین نام، *راه رستگاری* نگاشت. به باور او، بشر به اقتضای دگرگونی‌های روزگاران، خواهان دینی متناسب و سازگار با نیازمندی‌های عصر خویش است؛ پس در هر زمان می‌توان شاهد یک جنبش دینی بود.

این جنبش، معلول دو علت زیر است: «یکی آن که دین گوهر خود را از دست دهد و خود بی‌دینی باشد. دیگری این که زمان خواهان راه دیگری گردد. با این دو شوند است که هر زمان که نیاز بود و خدا خواست در جهان جنبش خدائی پدید آید و راه نوی آغاز گردد. این آیین خداست. این باینده پیشرفت جهان است.»^۲

پس، این که مسلمانان اسلام را بازپسین دین می‌خوانند، سخنی نادرست و بی‌پایه است و با آیین خدا و پیشرفت جهان سازگار نیست. اگر مراد، اسلام آغازین باشد، از آن چیزی نمانده تا واپسین دین باشد و اگر اسلام کنونی است، این جز بی‌دینی نیست. این دروغ بزرگ است که این دستگاه قاجاق و بی‌ارزش را بازپسین دین بخوانیم. اگر منظور آیه خاتم النبیین است، بی‌گمان این آیه به معنای مورد نظر مسلمانان نیست؛ زیرا هم با آیین خدا سازگار نیست، دوم، قرآن آموزه‌های مهم و ارزشمند خود را بارها با معانی گوناگون تکرار کرده است. در حالی که این واژه تنها یک بار و آن هم به صورت مبهم بیان شده است. سوم، در خود قرآن، متضاد آن معنا وجود دارد مانند اشاره به این معنا که ما پیامبران را جز برای بیم و مزه نمی‌فرستیم.^۳ بدین ترتیب کسروی در حرکتی تناقض‌آمیز از ضرورت دین‌های تازه دفاع کرد، اما خود او از منتقدان بابت و بهائی‌گری بود که اندکی پیش از او مدعی دین تازه‌ای بودند. کسروی به این نمی‌اندیشید که اگر طرح دیانت تا این اندازه آسان باشد، همواره باید شاهد ظهور پیامبران دروغین باشیم و صحنه‌ی زندگی بشر به کشاکش مستمر مدعیان دین‌های تازه تبدیل شود بدون آن که راه درستی برای سنجش آموزه‌های آنان وجود داشته باشد!

۱. در *پیرامون اسلام*، ص ۱۴-۴.

۲. همان، ص ۸۴.

۳. همان، ص ۸۵-۸۴.

۳. پاک‌دینی

با توجه به آن‌چه گفته شد، هیچ‌یک از ادیان موجود، نمی‌توانستند آرمان‌های دینی کسروی را برآورده سازند. او معتقد بود اکنون به اقتضای نیازهای معنوی عصر حاضر، به آیینی جدید با روشی نوین نیاز است که در همان چهارچوب کلان ادیان پیشین، راهنمای بشر باشد و آن چیزی جز پاکدینی نبود: «دینی که همه جهانیان آن را بپذیرند، جز پاکدینی نیست. این دینی که از آغاز تا انجامش آمیغ‌ها است و از راه دانش‌ها و چه از روی سود و زیان زندگانی و چه دیگر باره‌ها کم‌ترین ایرادی به آن گرفته نمی‌شود. این نیرو را خواهد داشت که همگی خردمندان فاضل را - چه از اروپا و چه از آمریکا و چه آسیا، چه از دانشمندان و چه از دیگران - به خود گروند و همگی را در یک شاهراه گرد آورد و تنها کسانی در بیرون مانند که خرده‌هاشان از کار افتاده و یا درون‌هاشان ناپاک می‌باشد.»^۱

بدین‌سان، کسروی با رازدائی از دین و تبدیل آن به پدیده‌ای عرفی، خود را در جایگاه یک پیام‌آور الهی قرار می‌دهد و این به صریح‌ترین زبان و آشکارترین شکل بیان شده است: «پاکدینی جانشین اسلام است. در گوهر و بنیاد جدائی نمی‌باشد. جدائی در راه و برخی پایه‌گذاری‌هاست و این بایستی باشد. خواست خدا چنین بوده، آیین او این می‌باشد.»^۲ این موارد، اعتراف‌های آشکار کسروی به ایجاد یک دین جدید و دعوت از جهانیان برای پیوستن به آن است، اما آیا اقدام او در طرح اندیشه پاکدینی به منزله ایجاد یک بیراهه جدید نبود؟ آیا پاکدینی در کنار چهارده دین موجود یک دین پانزدهم نبود؟ آیا در ایران و جهان آن‌گونه که او می‌پنداشت، خردمند وجود نداشت تا به دین او درآیند؟ واقعیت این است که کسروی در دفاع از ضرورت پاکدینی، دلایلی اقامه می‌کند که آن را در باره دین‌آورانی چون باب و بهاء‌الله نمی‌پذیرد. این نقد، البته در باره نگرش‌های او به جریان‌های نوگرای دینی نیز مطرح است که می‌کوشیدند به اقتضای شرایط، تفسیری عقلی و عصری از دین ارائه کنند.

۱. در پیرامون خرد، ص ۷۵.

۲. در پیرامون اسلام، ص ۹۶.

۴. وحی یا فرهش

کسروی یکی از نادانی‌های هواداران ادیان گذشته را دیدار پیامبران با خدا و باور به این نکته می‌داند که فرشته‌ای از آسمان بر پیامبران نازل شود و واسطه‌ی میان خدا و پیامبران شود؛ زیرا این پندارها، انبوهی از دانشمندان را نسبت به وحی بدگمان نموده و باعث شده است آن را از ریشه، دروغ بیندارند. از همین رو، کسروی وحی یا فرهش را به‌گونه‌ی دیگری تعریف کرد: «اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد و او هرچه خواست، بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند، به یکبار دروغ است و نباید پذیرفت. در این، چند نادانی روی هم آمده: خدا مگر در آسمان است؟... آن گاه آسمان کجاست؟... خدا که تواند آن چه خواهد و به هر که خواهد فرهد (به دل او اندازد) چه نیاز به فرستادن فرشته بوده؟! بدتر از همه، به آسمان رفتن پیغمبر اسلام است. اینان خدا را چه می‌پندارند که چنین گستاخی‌ها می‌نمایند؟... فرهش به معنی راست خود آن است که خدا هر زمانی که خواهد، کسی را برگزیند و او را به آمیغ‌های زندگانی، به اندازه نیاز زمان، دانا گرداند و او را برای تکان دادن به فهم‌ها و خرده‌ها و نبردیدن با گمراهی‌ها و نادانی‌ها و گشادن یک شاهراه بخردانه برانگیزد، چنین چیزی چه شگفتی دارد و چرا نتواند بود؟»^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

به نظر می‌رسد چهار موضوع کسروی را از مرحله‌ی نقد دین‌ها به مرحله‌ی پیامبری سوق داد:

نخست، فراهم بودن بسترهای دینی و خانوادگی است که درد دین را در وجود او نهادینه کرد، اما قرارگرفتن در متن انقلاب مشروطه و شیفتگی کسروی به دانش‌ها و ایده‌های نوین، او را متوجه تعارض آن با اسلام سنتی نمود و همین امر زمینه‌های تحول فکر دینی را در او پدید آورد. تجربه‌ی عملی او از پراکندگی قومی و زبانی و مذهبی ایرانیان، او را به سوی اتحاد عقیدتی ایرانیان متمایل ساخت و او را واداشت همه‌ی مسائل را از دریچه‌ی خردگرایی و اصل سودمندی و ناسودمندی بنگرد و ایرانیان را در مسیر اندیشه‌ی ترقی رهنمون شود.

دوم، فضای سیاسی و نیز نوسازی‌های غرب‌گرایانه دوره‌ی رضاشاه، موجب شد ایده‌های دین‌گرایانه کسروی به ایران‌گرایی منتهی شود. کشف حجاب، تغییر لباس و برخورد با روحانیان، به کسروی جسارت داد تا به انتقاد از ادیان موجود همت گمارد.

سوم، بررسی انتقادی میراث فکری نواندیشان و بنیادگرایان دینی، به کسروی امکان داد تا از یک راه متمایز سخن براند. او با ابطال کار اصلاح‌گران، هرگونه تلاش برای احیای ادیان موجود یا بازگشت به اصل آن‌ها را از اساس باطل و موجب گمراهی بیشتر دانست و در مسیر مخاطره‌آمیز براندازی ادیان موجود گام برداشت. پس از این کسروی، از بایستگی‌های یک دین جدید سخن راند. او با تعریفی جدید از دین و کارکردهای آن به تبیین مفهوم پرستش پرداخت و از دینی دفاع کرد که در خدمت آبادانی این جهان باشد. این همان چیزی بود که به باور او در ادیان موجود یافت نمی‌شد.

چهارم، واپسین اقدام کسروی تدارک پیامبری و جای دادن خود در ردیف پیامبران بود که او را واداشت از تغییر نوع نگاه به پیامبران سخن بگوید و آنان را صرفاً پیام‌آورانی بشناساند که هیچ امتیازی بر سایر بشر ندارند و نباید میان آن‌ها تمایز قائل شد. براین اساس، کسروی به انکار خاتمیت پرداخت و مفهوم وحی و نحوه‌ی نزول آن را به گونه‌ای متفاوت تعریف کرد. از نگاه او، نزول فرشته‌ی وحی و سخن گفتن او با پیامبر از اساس نادرست است؛ زیرا وحی همان تکان دادن فهم و خرد یک شخصیت و آگاه کردن او به حقایق زندگانی به اندازه نیاز زمان است. چون سپهر کارخانه خداست، گاه کسی را با نیروی ویژه‌ای برمی‌انگیزد. بدین ترتیب کسروی با بازتعریف مفهوم وحی و پیام‌آور الهی خود را در زمره‌ی پیامبران جا زد.

فهرست منابع و مآخذ

- اصیل، حجت‌الله، (۱۳۵۶)، سیری در اندیشه سیاسی کسروی، تهران: امیرکبیر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، تهران: نگاه معاصر.
- بصیرت منش، حمید، (۱۳۷۷)، علما و رژیم رضاشاه، تهران: عروج.
- پاک دامن، ناصر، (۱۳۸۰)، قتل کسروی، سوئد: افسانه.
- پولارد، سیدنی، (۱۳۴۵)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر.
- چهاردهی، نورالدین، (۱۳۶۶)، داعیان پیامبری و خدائی، تهران: فتحی.
- حاجتی، ابوالمجد، (۱۳۷۷)، عبور از عهد پهلوی، درگیردار دو فرهنگ، تهران: محسن.
- حسینی شیرازی، نورالدین، (بی‌تا)، کسرکسروی یا شکست کسروی، شیراز: مصطفوی.
- خمینی، روح‌الله، (بی‌تا)، کشف اسرار، قم: نشر فلق.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۵۷)، نقد آثار کسروی، تهران: پازند.
- رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۳)، تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین، تبریز: دانشگاه تبریز.
- سائق الول، پی، (۱۳۵۱)، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: علمی.
- سراج انصاری، مهدی، (بی‌تا)، نبرد با بی‌دینی، تهران: عطائی.
- _____، (۱۳۲۳)، نبرد با بی‌دینی در پیرامون خرافات پاکدینی، تهران: تابان.
- فصیحی، سیمین، (۱۳۷۲)، جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی، مشهد: نوند.
- قانون‌پرور، محمدرضا، (۱۳۸۱)، «پاکدینی در آراء کسروی: نگرشی عقلانی به دین، ایران نامه»، س ۲۰، ش ۲-۳.
- صدرالاشرف، محسن، (۱۳۶۴)، خاطرات صدرالاشرف، تهران: وحید.
- صفائی، ابراهیم، (۱۳۵۶)، رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- طبری، احسان، (۱۳۷۸)، آورانندگان اندیشه خطا: سیری در احوال صادق هدایت و احمد کسروی، تهران: کیهان.
- کسروی، احمد، (۱۳۱۲)، آیین، تهران: ارمغان.
- _____، (۱۳۷۸)، در پیرامون خرد، به کوشش عزیزالله علی‌زاده، تهران: فردوس.
- _____، (۱۳۵۱)، یک درفش و یک دین، تهران: پایدار.
- _____، (۱۳۰۴)، «صفویه سید نبودند»، مجله آینده، س ۳، ش ۷.
- _____، (۱۳۰۶)، «نام شهرهای ایران»، مجله آینده، س ۱، ش ۶.
- _____، (۱۳۴۴)، پیام من به شرق، تهران: پایدار.
- _____، (۱۳۰۴)، «عرب‌ها در خوزستان»، مجله آینده، س ۱، ش ۱.

۱۱۸ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۹

- _____، (۱۳۷۷)، *شهریاران گمنام*، تهران: جامی.
- _____، (۱۹۹۹)، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، آمریکا: کتابفروشی ایران.
- _____، (۱۳۷۸)، *مشعشعیان*، به کوشش عزیزالله علی‌زاده، تهران: فردوس.
- _____، (بی‌تا)، *ورجائوند بنیاد*، تهران: رشديه.
- _____، (۱۳۵۷)، *در راه سیاست*، تهران: چاپاک.
- _____، (۱۳۵۷)، *دادگاه*، تهران: کسری.
- _____، (۱۳۳۶)، *دین و جهان*، تهران: کتاب فروشی پایدار.
- _____، (۱۳۸۰)، *پیمان (سال اول)*، تهران: فردوس.
- _____، (۱۳۵۵)، *خواهران و دختران ما*، تهران: نشر و پخش کتاب.
- _____، (۱۳۲۳)، *زندگانی من با ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم*، تهران: باهماد آزادگان.
- _____، (۱۳۷۷)، *رجال آذربایجان در عصر مشروطیت*، به‌کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز: زرین.
- _____، عبدالله، (۱۳۷۱)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار*، تهران: زوار.
- _____، ملائی توانی، علیرضا، (۱۳۸۱)، «مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱.
- _____، ناطق، ناصح، (۱۳۵۶)، «سخنانی در باره احمد کسروی»، *مجله راهنمای کتاب (مجله زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب)*، س ۲۰، ش ۱۱ - ۱۲.
- _____، نخعی، فرهنگ، (بی‌تا)، *کج روی‌های کسروی*، مشهد: طوس.
- _____، یزدانی، سهراب، (۱۳۷۶)، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نی.